

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيَاءِكَ الَّتِي أَنْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أُمَّةٍ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللُّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا صَلَوةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقْرِئُ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلِغُهُمْ عَنَّا فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

بحث در این بود که اگر مؤسسين يك امر اعتباری عند انشاء آن امر اعتباری همان موقع عند انشاء آمدند اموالی را بنحوی تمليك کردند حالا یا هبه کردند یا وقف کردند و یا مثلاً از راه‌های دیگر این اموال را تمليك به همین امری که الان دارند آن را انشاء می‌کنند تمليك کردند، آیا این‌جا این امر اعتباری مالک آن اموال می‌شود یا نه؟

خب ابتداءً اشکال شد در این‌که این مالک بشود به این بیان که شرعاً آن‌چه که تعارف دارد در خارج در باب تمليكات این است که من يُمْلِكُ به این قبل از این تمليك وجود خارجی دارد می‌آیند تمليكش می‌کنند. اما جایی که نه وجود او با وجود تمليك همزمان است، این خیلی نادرالوقوع است در خارج و چون نادرالوقوع است در خارج ممکن است گفته بشود که شک می‌کنیم مشمول اطلاقات و ادله و این‌ها می‌شود یا نمی‌شود. بعد از آن‌که البته فرمودند که در عرف عقلائی این بعثی به این نیست و این کار در عرف عقلائی انجام می‌شود، مؤسسين مثلاً يك بانک قرض‌الحسنه يك چند نفر خیر با هم جمع می‌شوند می‌گویند ما این صندوق مثلاً کمک به بینوایان را تأسیس کردیم و این مثلاً ده میلیارد را هم همان‌موقع که دارند می‌گویند تأسیس کردیم می‌گویند این ده میلیارد را هم برای او قرار دادیم یا این‌که نه يك عده می‌آیند می‌گویند این

بانک را تأسیس کردیم یک عده هم آن‌جا نشستند همزمانی که آن‌ها می‌گویند اُسسنا هذه المثلاً مؤسسه البریه، آن‌ها هم همان‌موقع همراه با او می‌گویند ما هم ده هزار میلیارد هدیه کردیم به این بانک. که همزمان هم شخص اعتباری دارد تحقق پیدا می‌کند هم این تملیک، این جور نیست که اول شخص اعتباری تحقق پیدا کرده باشد بعد این تملیک تحقق پیدا کرده باشد. خب در عرف عقلائی این هست و هیچ اشکالی ندارد در عرف عقلائی. انما الکلام در این است که از نظر شرعی آیا این پذیرفته شده است أم را؟ دو راه می‌فرمایند می‌توان بیان کرد برای این که بگوییم پذیرفته شده است.

راه اول این است که بگوییم خود این کار که یک عده، چندتا مؤسس با هم بنا می‌گذارند جمع می‌شوند می‌گویند ما این مؤسسه را ایجاد کردیم و همان زمان هم می‌گویند این مال را برای این مؤسسه قرار دادیم. این مشمول «اوفوا بالعقود» است خدای متعال «اوفوا بالعقود» به عقدهای تان وفا کنید، به عهدهای تان وفا کنید. برای شمول «اوفوا بالعقود» دو راه وجود دارد؛ یک راه این است که ما می‌گوییم عقد اصلاً دو طرفی نیست، چون این‌جا یک شبهه این است که خب عقد دو طرف می‌خواهد یکی مؤسسين هست طرف دیگر کی هست که قبول بکند بگوید قبلت؟ خود آن شخص اعتباری که نمی‌گوید قبلت، آن شخص اعتباری هم که الان ممثلی ندارد که بگوییم ممثل آن، حالا فعلاً دارند این کار را می‌کنند تا بعد مثلاً یک ممثلی یک کارمندی چیزی برای آن قرار بدهند. بگوییم که راه اول این است که بگوییم عقد متوقف نیست صدق آن بر دو طرف بلکه در مواردی که یک طرف هم می‌آید تملیک می‌کند در همه‌ی این موارد هم عقد صادق است. حضرت امام قدس‌سره یک فرمایشی ایشان دارند ایشان می‌گویند بیع ایقاع است چون حقیقت بیع چی هست؟ حقیقت بیع تملیک عین بعوض است دیگر، تملیک عین بعوض وقتی بایع می‌گوید ملکت بهذا، بعثک هذا بهذا پس تمام حقیقت بیع را انشاء کرده دیگر، باقی مانده‌ای ندارد. فقط آن آقای مشتری می‌آید می‌گوید این کار تو را قبول کردم و الا در حقیقت بیع غیر از این نیست که تملیک عین بعوض، خب این هم که تملیک عین بعوض کرده. بنابراین ایشان نظر شریف‌شان این است که بیع فقط کار بایع است، مشتری می‌پذیرد البته این نقل

متوقف است بر این‌که او بپذیرد و این دخالتی در مسأله‌ی بیع ندارد، مثل باب صرف، مثل سلم، در باب صرف آن‌جا شما چی می‌گویید؟ می‌گویید تا قبض نشود این ملکیت حاصل نمی‌شود ولی ربطی به انشاء بیع ندارد که او جواهر فروش این طلای خاص را، این النگو را فلان می‌گوید بعثتک این را، او هم می‌گوید قبلت؛ ولی تا این طلافروش این النگو را ندهد دست مشتری و او قبض نکند این ملکیت محقق نمی‌شود. این ربطی به این انشاء بیع ندارد، این شرطی است که شارع گذاشته برای تحقق ملکیت. یا در باب سلم اگر که هیچ وجه پرداخت نشود خب می‌گوید باطل است، در باب بیع‌های غیر سلم که این‌طور نیست که باطل بشود که، می‌گوید این را فروختم به صد تومان هنوز صد تومان را هم نداده، خب بیع محقق می‌شود آن مالک آن متاع می‌شود با بیع هم مالک آن ثمن می‌شود ولو قبض و اقباضی هم نشده باشد. اما در باب سلم اگر قبض نشود این معامله‌ی سلمیه محقق نمی‌شود در نظر شارع نقل و انتقال حاصل نمی‌شود. امام در کل بیوع، کل اجارات این این‌جاها ایشان می‌فرماید فقط نقش قبول از ناحیه‌ی مشتری و مستأجر و امثال ذلک، نقش آن چی هست؟ آن قبض هست آن نقشش این است. و الا تمام حقیقت آن معامله را کی انشاء کرده؟ با بیع انشاء کرده یا آن موجر انشاء کرده، آن. خب اگر ما بگوییم که پس بنابراین قبول توی حقیقت عقد با این‌که همه هم به «اوفوا بالعقود» تمسک می‌کنند، پس معلوم می‌شود در عقد این نهنفته، که باید یک قابلی وجود داشته باشد، توی آن نهنفته، این یک راه است. راه دیگر که این راه در کتاب ذکر کرده، راه دیگر که بهتر از آن چیزی است که در کتاب ذکر شده این است که در روایت معتبره عبدالله بن سنان از امام صادق سلام الله علیه نقل کرده که «اوفوا بالعقود» حضرت فرمودند «ای بالعهود» به عهدهای تان، عهد. خب عهد که دیگر قبولی نمی‌خواهد که، یک کسی خودش عهد می‌کند با خدا عهد می‌کند که خدایا من عهد کردم که مثلاً فلان کار را برای تو انجام بدهم. این‌جا هم این مؤسسين می‌آیند چکار می‌کنند عهد می‌کنند که این امر اعتباری تحقق پیدا کنند و این پول هم مال او باشد در همان زمان، این عهدی است که از آن‌ها سر زده این عهد که سر زده است مشمول به

«اوفوا بالعقود» می‌شود که «اوفوا بالعقود» یعنی «اوفوا بالعهود» این دو راه است. خب این را حالا تطبیق کنیم تا بعد ببینیم.

بله می‌فرمایند که «يمكن التمسك بعموم المعاملات لإثبات مشروعيتها» یعنی مشروعیت این تملیک به یکی از دو تقریبی که بعد از این واقع می‌شود «الاول: توافق الأشخاص الطبيعيين على إنشاء مؤسسة مالية و تخصيص المال لها، هو عقد عقلائی منهم» این توافق اشخاص طبیعی که چند خیر هستند بر انشاء یک مؤسسه‌ی مالی و تخصیص دادن مالی را بر آن مؤسسه این خودش عقد عقلائی است که از آن‌ها دارد ناشی می‌شود و سر می‌زند، این خودش یک عقد است. همین که با هم آمدند نشستند جلسه گفتند با هم نشستند گفتند ما یک بانک قرض‌الحسنه تأسیس می‌کنیم تأسیس کردیم و این پول‌ها هم مال این بانک باشد همان موقع، معاً این را گفتند. این یک عقدی است «فیشمله عموم دلیل الوفاء بالعقود. و بهذا الطريق یثبت شرعاً إمضاء ذلك العقد» به این طریق که شمول عموم دلیل وفاء باشد اثبات می‌شود از حیث شرع امضاء این عقد که شارع معلوم می‌شود، وقتی شارع می‌گوید وفاء کنید این معلوم می‌شود شارع این را امضاء فرموده است. چون یا «اوفوا بالعقود» تکلیف است و این امر به وفاء امر تکلیفی است، امر مولوی تکلیفی است خب دارد واجب می‌کند، واجب است بر شما که وفا کنید به این عقد، خب معلوم می‌شود از این به دلالت التزام معلوم می‌شود پس عقد را قبول کرده که دارد می‌گوید وفاء کنید دیگر، عقدی را که قبول ندارد عقد بودنش را و نپذیرفته کجا می‌آید می‌گوید اوفوا به او، مثلاً هیچ وقت می‌آید به عقد مثلاً ربوی بفرماید اوفوا به این؟ نمی‌گوید دیگر چون قبول ندارد او را. پس این جا به دلالت التزام اگر اوفوا اوفوی تکلیفی باشد این امرش به دلالت التزام بر این می‌کند که او عقد را پذیرفته. اگر هم بگوییم «اوفوا بالعقود» اصلاً امر تکلیفی نیست ارشاد است به این که این عقد صحیح است، خب پس بنابراین باز هم این ارشاد است این را می‌گیرد چون این هم عقد است دیگر، ارشاد می‌شود «اوفوا بالعقود» به این که این عقد صحیح است «و یترتب الأثر قهراً علیه» وقتی که امضاء شد آن عقد مترتب می‌شود اثر بطور قهری و اتوماتیک بر آن عقد «و هو» و آن

اثر چی هست؟ اثر آن عقد چی هست که شارع می‌گوید به این عقد وفا کن؟ اثرش وجود آن شخص اعتباری است دیگر، چون این‌ها دارند انشاء می‌کنند که این شخص اعتباری محقق بشود، شارع می‌گوید بر این اثر محقق بشود، یعنی آن چیزی که قصد کردید با این عقد تحقق پیدا کند که وجود آن شخص اعتباری و مالک شدنش این مال را باشد این محقق شد «و هو وجود الشخص الاعتباری» که این شخص اعتباری مالک آن اموالی است که «خُصت له» در همین وقت و در همان زمان به او تخصیص داده شده است. «هذا بناءً علی صدق العقد علی هذا النوع من التوافق» این تقریب بنا بر این که عقد بر این توافق صدق کند. مشکله‌اش چی هست؟ مشکله‌اش این است که حالا توضیحش همان است که در حاشیه گفتند «و ان یقال» چه جور بگوییم صدق می‌کند؟ «و ان یقال إن حقيقة العقد و الايجاب» حقیقت عقد فقط همان ایجاب است، قبول نقش در خود عقد ندارد در صدق عقد ندارد، در انتقال خارجی نقش دارد مثل صرف که گفتیم آن قبض در این جهت نقش دارد، این‌جا این جوری بگوییم «أما القبول فلیس رکناً له» این رکن عقد نیست فلذا این‌جا هیچ قبولی در کار نیست خب کی قبول کرده؟ این «بل هو كإجازة الفضولی» بلکه قبول مثل اجازة فضولی، فضولی وقتی می‌گوید اجزت امضیت آن عقدی را که فضول انجام داده این قبول دیگر نمی‌خواهد دیگر، می‌گوید حالا لازم نیست تازه آن طرف بیاید بگوید که قبلت این اجازة تو را، آن‌جا که نمی‌خواهد که این قبول مشتری هم یا مستأجر هم و و در موارد مختلف نقشش همین است مثل اجازة می‌ماند «كما فی کتاب البیع للإمام الخمینی رحمه الله تعالی و لذا یکفی الإيجاب فی بعض الموارد کإيجاب الولی». امام قدس سره بر این فرمایش خودشان نتایجی را مترتب فرمودند. یکی از نتایجش مثلاً این است. فرمودند اگر پدر یک طفلی می‌خواهد یک چیزی را بفروشد به این طفل، از اموال خودش صلاح است بفروشد به این طفل که مال او است. این‌جا همین که بگوید بعث هذا بهذا، این کفایت می‌کند. دیگه قبلت نمی‌خواهد. چون خودش ولی است دیگه. کسی خارجی نیست. خود ولی است می‌گوید این را، من به عنوان ولی این بچه این متاع را به این بچه در مقابل آن ثمن که مال بچه است فروختم. می‌گوید قبول است. می‌فرمایند که «ولذا یکفی الإيجاب» در

بعض موارد مثل إيجاب ولیّ. «أو يقال» این یک راه. «أو يقال بأن إيجاب المؤسسين بمنزلة قبول الشخص الاعتباری، كما يدعی أن إيجاب الولی بمنزلة قبول المولی علیه فی ما إذا وهبه مالا». یا این‌که حالا یک حرف شاعرانه بیایم این‌جا بنویسیم درحقیقت. بگوییم وقتی مؤسسين می‌گویند ما این مؤسسه را انشاء کردیم، ایجاد کردیم، این پول را هم برای او تخصیص دادیم، برای این‌که صدق عقد بکند که و عقد را هم بگوییم إيجاب و قبول است. إيجاب تنها کسی به آن عقد نمی‌گوید. عقد گره بین دو چیز است. باید این‌ها به هم مرتبط بشود، گره بخورد. این‌جا یک قبولی درست می‌کنیم. این قبول چیه؟ کانه آن امر اعتباری دارد می‌گوید من هم پذیرفتم که باشم. و من پذیرفتم که آن پول هم مال من باشد. دیگه البته این‌ها بخواهیم این‌جوری درست بکنیم خیلی شاعرانه می‌شود. «أو يقال بأن إيجاب المؤسسين بمنزلة قبول الشخص الاعتباری»، بگوییم إيجاب مؤسسين (بخشید من این بدجوری تقریر کردم). بگوییم خود إيجاب مؤسسين به منزله قبول شخص اعتباری است. یعنی هم إيجاب است هم خود این به منزله قبول است. خود این کار این‌ها.

س: ...

ج: مثل کار ولیّ. بگوییم این‌که مؤسسين دارند می‌گویند؛ درست است آن‌ها دارند می‌گویند وهبنا له، و اوجدنا این مؤسسه را. این درحقیقت مثل یک تیر دوتا نشان زدن است. همین کار هم حیث إيجابی دارد هم همین کار حیث قبولی دارد و این می‌شود قبول. «بأن إيجاب المؤسسين بمنزلة قبول الشخص الاعتباری»، خب این هم، این هم بالاخره یک‌نوع بالاخره شاعرانه حرف زدن است دیگه، این‌ها به این منزله است. «كما يدعی أن إيجاب الولی بمنزلة قبول المولی علیه». اگر یک ولی‌ای، پدر بچه‌ها حالا می‌گوید من مثلاً این زمین را به بچه‌ام بخشیدم. همین که بگوید کفایت می‌کند. دیگه لازم نیست آن بچه بیاید بگوید قبلت. بچه صغیر مقصود است. یعنی که این ولایت بر او دارد. خب می‌گوید این زمین را به این بچه‌ام بخشیدم. این، این‌جا گفته می‌شود خود این إيجاب و ایهاب این ولیّ به منزله، علاوه بر این‌که إيجاب است به منزله قبول هم هست. به منزله قبول هم هست.

س: ...

ج: بله آقا؟

س: همه قبول دارند این را؟ قلیل؟؟؟

ج: همه نمی‌توانم بگویم قبول دارند. یعنی ...

س: می‌فرمایید شاعرانه است؟

ج: نه این‌که این به منزله آن است این شاعرانه است دیگه، به منزله او یعنی چی؟ این ایجاب دارد می‌کند مثلاً.

س: ...

ج: بله، شما بگویید که این‌جا چون ولی است دیگه قبول نمی‌خواهد. این یک حرفی است. این‌که قبول

نمی‌خواهد.

س: ...

ج: و الا بگویید نه، این، نه، قبول دو طرف دارد. ایجاب دارد، قبول دارد، این به منزله آن است پس درست

می‌شود. این یک خرده ... بله. خب این یک راه که ایشان فرمودند. کتاب فرموده که این راه است. آن راه دوم

را که توی کتاب نیامده عرض کردم که این‌جا ما عقد را بیاییم به معنای عهد بگیریم استناداً به آن روایت

معتبره و البته روایت معتبر که می‌گوییم اخیراً دیدم این آقایان در سند این روایت اشکال کردند. این روایت

در تفسیر علی بن ابراهیم هست. عن الصادق علیه السلام: ولی بعضی‌ها که توی تفسیر اشکال می‌کنند قهراً از

این جهت اشکال ...

«التانی: بعد إمضاء هذا السبب من قبل العقلاء، فالمعاملات التي يقوم بها ممثل الشخص الاعتباری علی تلك

الأموال معاملات عرفية عقلائية مشمولة بعموم المعاملات وبالتالي يفهم أيضاً مشروعية هذا السبب بالالتزام».

راه دیگر: راه دیگر این است که خب ما که قبول کردیم و گفتیم توی عقلاء این اشکالی ندارد. بعد از این‌که

این را پذیرفتیم که در عقلاء اشکالی نیست. می‌گوییم الان این خیرین، این افراد آمدند این امر اعتباری را

انشاء کردند و هم‌زمان با انشاء خصوصاً مالاً به این شخص اعتباری. خیلی خوب. بعد برای این شخص اعتباری یک ممثل گذاشتند. یعنی یک مدیرعامل گذاشتند، یک رئیس قرار دادند، یک نماینده‌ای قرار دادند که کارهای این شخص اعتباری را انجام بدهد. حالا این شخص اعتباری رفت با همین پول‌ها که آن مؤسسين تمليک به این شخص اعتباری کرد. رفتند با این یک چیزی خریدند. مثلاً میز و صندلی و فلان و این‌ها برای آن، یا یک ساختمان برای آن امر اعتباری خریدند. توی عرف عقلاء الان چیه؟ صادق است که این معامله بیعیه انجام شد یا صادق نیست؟ مردم گفتیم چون آن مال را مال بانک می‌دانند، توی عرف عقلائی، خوب می‌گویند این بانک هم به واسطه مدیرعاملش رفته این ساختمان را، این زمین را، این نمی‌دانم صندلی را، میز را خریده برای این بانک، برای این شرکت، برای این امر اعتباری. پس تا این‌جا صدق عنوان بیع عنوان تجارت، عنوان عقد، فلان، عرفاً درست است. وقتی درست شد خوب «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» می‌گیرد آن را دیگه. «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یعنی آن‌چه که در عرف عقلاء و عرف عرب به او عقد می‌گویند من می‌گویم به آن وفا کنید. آن‌چه که در عرف عقلاء و عرب و این‌ها به آن بیع می‌گویند، «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» می‌گوید که خدا او را حلال قرار داده. یا «أَوْقَعَهُ فِي مَحَلِّهِ». «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» دو سه جور معنا دارد. این یکی از معانی‌اش این است که یعنی «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» یعنی خدای متعال بیع را در محلی که متوقع عقلائی است از بیع در همان محل قرارش داد. متوقع عقلائی از بیع چیه؟ نقل و انتقال است. خدا هم او را در همین جایگاه قرار داد. خوب پس می‌گیرد. وقتی گرفت به دلالت مثبتات امارات گفتیم حجت است دیگه. این معامله که درست است شارع قبول نکرده که این پول مال این مؤسسه هست و می‌گوید معامله‌اش درست است. یا باید مسقاً قبول کرده باشد که این پول مال این مؤسسه است. مال این شخص اعتباری است. پس بنابراین چون معقول نیست که شارع پذیرفته باشد ولی در عین حال بفرماید که این معامله درست است. آن پول از این شخص اعتباری منتقل به مشتری می‌شود. آن زمین، آن میز، آن صندلی، آن متاع منتقل به این شخص اعتباری می‌شود. این را نمی‌تواند، این معقول نیست این حرف. جر این‌که مسبقاً پذیرفته باشد که پس این پول شده مال این شخص اعتباری. پس ما



از این راه هم می‌توانیم که این راه بهتر از راه قبل است. از این راه هم می‌توانیم چه کار کنیم؟ اثبات بکنیم اعتراف شارع را به این‌که این تملیک هم‌زمان با انشاء شخص اعتباری را هم پذیرفته. چون بحث این بود دیگه. این را اثبات می‌شود که شارع این را هم پذیرفته. بله «بعد إمضاء هذا السبب من قبل العقلاء»، بعد از امضاء این سبب از ناحیه عقلاء که قبلاً گفتیم. چون اگر این را نپذیریم صدق معامله نمی‌کند. صدق عقد و وفاء به عقد و این‌ها نمی‌کند. «بعد إمضاء هذا السبب من قبل العقلاء»، که سبب چی بود؟ این بود که تملیک هم‌زمان با انشاء شخص اعتباری باشد. «فالمعاملات التي يقوم بها» به آن معاملات مثل شخص اعتباری که همان مدیرعامل و رئیس و امثال ذلک باشد. معاملاتی که «يقوم بها ممثل الشخص الاعتباری علی تلک الأموال» به آن اموالی که هم‌زمان تملیک شده به شخص اعتباری، این‌ها یک معاملات عرفیه عقلائی‌ه‌ای است که «مشمولة بعموم المعاملات». باز این جا یک ادلة المعاملات باید بگوییم. مشمول است بعموم ادلة معاملات. «وبالتالی یفهم أيضاً» بالتالی یعنی بالنتیجه. و در مرتبه بعد از این بیان. «یفهم أيضاً» چی؟ «مشروعیة این سبب به دلالت التزام. چون همین‌طور که عرض کردم نمی‌شود شارع بفرماید این پول منتقل شد توی این معامله. این پولی که تخصیص داده شده به این امر اعتباری. این پول منتقل شد به آن بایع و آن زمین، آن نمی‌دانم میز، آن صندلی که برای این شخص اعتباری، آن منتقل شد به این شخص اعتباری. اگر این پول مال شخصی اعتباری است این معامله باطل است. چه جور به این منتقل می‌شود؟ پس معلوم می‌شود قبول کرده که این پول مال شخص اعتباری باشد. این هم پس این سبب هم به دلالت التزام روشن می‌شود.

س: ... قبول ندارد ...

ج: عقلاء قبول کردند. حرف‌ها چیز را قبول کردند. عقلاء که قبول کردند پس معلوم می‌شود عقلاء می‌گویند این واژه بیع این جا صادق است. واژه عقد صادق است. یعنی این مدیرعامل که می‌رود با آن صاحب زمین معامله می‌کند می‌گوید من این زمین را دارم برای این بانک می‌خرم. او هم می‌گوید .. این جا عقلاء نمی‌گویند این جا این باع آن زمین را به این؟

س: ...

ج: بله، احتمال بدوی می‌دهیم ولی وقتی دقت می‌کنیم می‌فهمیم که شارع این احتمال بدوی عدم قبول شارع تبدیل می‌شود به قبول. چون می‌گوییم شارع؛ مگر خودت نفرمودی «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» مگر خودت نفرمودی «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» این بیع هست یا نه؟ قرینه نیارودی که یک بیع خاصی که. اطلاق، مطلق فرمودی. درست؟ این بیع است. درست؟ پس بنابراین قول شما قول توی شارع که فرمودی «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» شامل این بیع می‌شود. فرمودی «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» شامل این می‌شود. درست؟ این که شامل می‌شود. مخصصی که برایش نیارودی، مقیدی که نیارودی، لا متصلاً و لا منفصلاً. پس شامل شد. حالا که شامل شد پس ما حجت پیدا کردیم. به حسب ظاهر کلام خود شارع که فرمود این بیع درست است. یعنی نقل و انتقال شده. حالا که می‌گوییم حالا ما از کلام شمای شارع که فرمودی این بیع درست است، این نقل و انتقال درست است. می‌فهمیم که پس خودت قبول کردی که این پول مال آن بانک شده. چون اگر این را نپذیرفتی که نمی‌توانی این حرف را بزنی. این همان است که می‌گوییم مثبتات امارات حجت است دیگه.

خب «كما يمكن التمسك ببناء العقلاء بتقاربه الثلاثة التي أشرنا إليها قريباً بعد عقلائية هذا السبب وارتكازيته»، خب ما قبلاً چندتا دلیل در صفحه ۱۷۰ داشتیم. برای آن جا «الدراسة الاجمالية للمسئلة على اساس ادلة مشروعية الشخص الاعتباری» ۱- عموم و نفوذ المعاملات بود که همین بود که الان دو تقریب برایش ذکر کردیم. تقریب اول و دوم می‌شود مال او. ۲- «بناء العقلاء بتقريباته المختلفة» بود. آن جا هم گفتیم. که سه تقریب برایش ذکر کردیم. یکی تمسک به سیره عملیه مستحدثه عقلائی بود. ۲- تمسک به ارتکاز عقلائی، افراد معاصر با زمان معصوم بود. ۳- این بود که از بعضی از آن سیره‌های عقلائی الغاء خصوصیت بکنیم. بگوییم که در زمان معصوم مسجد که بوده. مسجد الحرام بوده، مسجد بوده، کنائس بوده، چه بوده، چه بوده، برای این‌ها تملیک می‌کردند آن زمان‌ها مردم به این‌ها. شارع آن را پذیرفته. این سیره عقلائی بوده، شارع هم پذیرفته این را. از آن شخص‌های اعتباری موجود در زمان شارع الغاء خصوصیت بکنیم.

بگوییم آن‌ها خصوصیتی ندارد. حالا مسجد با حسینیه فرق می‌کند. مثلاً که در مسجد بپذیرد حسینیه نپذیرد. و چی و چی و چی. حالا این‌جا هم می‌گوییم همان تقاریب ثلاثه‌ای که آن‌جا گفتیم این‌جا هم تقریب بکنیم. یعنی چی؟ یعنی بگوییم الان توی ابناء عقلاء سیره مستحده داریم که هم‌زمان با تشکیل شخص اعتباری هم‌زمان تملیک اموال به آن می‌کنند. و با آن معامله این می‌کنند که این مال شد مال این شخص اعتباری. و هم‌زمانی را مضر نمی‌دانند. این سیره مستحده عقلائی است. این سیره اگر گفتیم حجت سیر مستحده خب این هم یک سیره عقلائی است مستحده. ۲- اگر گفتیم توی ارتکاز عقلاء این است. ولو به عمل نیانجامیده باشد. اما توی ارتکار عقلاء این است این اشکالی ندارد که هم‌زمانی‌اش که اشکالی ندارد. پس ارتکازات عقلائی هم بگوییم. وقتی در زمان معصوم این ارتکازات بود و معصوم ردع نفرمود معلوم می‌شود مرتکز را قبول دارد. این هم اگر آن‌جا پذیرفتیم و گفتیم این‌جا هم می‌آید. امر سوم هم این‌جا می‌آید. امر سوم هم این است که باز الغاء خصوصیت بکنیم. بگوییم در زمان خود معصومین علیهم‌السلام اگر آن‌زمان کسی می‌آمد می‌گفت که بنیتها این، جعلتُ این زمین را مسجداً و در همان زمان خودش می‌گفت مثلاً این فرش‌ها هم مال مسجد باشد. یا همان زمانی که این بانی مسجد دارد می‌گوید جعلتُ هذا الارض مسجداً؛ هم‌زمان با او یک اهل خیری کنارش نشسته بود. همان‌طور که دارد او اثناء مسجدت می‌کند او هم می‌گفت مَلَّکْتُ بهذا المسجد این فرش‌ها را. خب این‌ها پیش مردم، پیش شارع این‌ها مگر مالک آن مسجد نمی‌شود؟ ملک مسجد نمی‌شد آن فرش‌ها و این‌ها؟ چرا. خب الغاء خصوصیت می‌کنی. می‌گوییم ما الفرق حالا بین این‌ها که آن‌زمان بوده و شارع هم ردع نفرموده و پذیرفته و بین حالا شخصیت‌های اعتباری جدید؟ چه فرقی می‌کند این‌ها؟ کسی اگر یعنی احراز کرد و اطمینان توانست پیدا کند به این احراز، به الغاء خصوصیت‌ها، که خالی از اشکال هم نیست. این کافی است این‌جا. «کما یمكن التمسک ببناء العقلاء بتقاریبه» سه‌گانه‌اش که گذشت بعد از این‌که عقلائیت این سبب و ارتکازیت این سبب را البته قبول داریم که توضیح دادیم. «وهكذا دلیل لزوم المحاذیر العدیة من اختلال النظام وغیره علی تقدیر عدم المشروعية»، هکذا به این بیانی آن‌جا در مطلق

شخص‌های اعتباری مثل بانک‌ها و شرکت‌ها و این‌ها دولت‌ها و این‌ها داشتیم قبلاً که بعضی از علماء این‌جوری استدلال کرده بودند مرحوم محقق قمی، این‌جوری استدلال کرده بود ایشان که اگر شارع این‌ها را نپذیرفته باشد محاذیر عجیبه‌ای لازم می‌آید. الان تمام اموال معمولاً از رهگذر بانک است. هیچ‌کسوری نیست که در آن بانک... هیچ جامعه‌ای نیست که در آن بانک... این شرکت‌های شخصیت‌های اعتباری شرکت‌ها همین‌جور است. دولت‌ها، بسیاری از کارها، فرودگاه‌ها، هواپیماها، نمی‌دانم قطارها، فلان و فلان، همه‌ی این‌ها مال شخصیت‌های اعتباری است که این‌ها دارد. مال شخص خاص که نیست که اگر شما شخص اعتباری را بگویید آقا، در اسلام قبول نیست پس ما تصرف‌مان در این‌ها چه می‌شود؟ یک اختلال نظامی لازم می‌آید. این پول‌ها همه می‌گوید آقا مال کیه؟ مجهول‌المالک است؟ معلوم نیست مال کیه؟ خب چون اختلال نظام لازم می‌آید و شارع مبغوضش هست اختلال نظام، پس می‌فهمیم که شارع قبول کرده. این هم یک دلیل بود که آن‌جا... حالا همان دلیل این‌جا هم می‌توانیم بیاوریم به یک شرط. به شرط این‌که این مسئله هم‌زمانی به‌جوری گسترش پیدا کرده باشد در جامعه که اگر شارع قبول نکند اختلال نظام لازم می‌آید. و الا اگر یک مورد، دو مورد، سه مورد، خب این‌ها هم قبول نکرده شارع، چه می‌شود؟ اختلال نظامی لازم نمی‌آید. خب حالا یک خیابانی مثلاً فرض کنید غصبی باشد. خب شارع بگوید غصبی است من قبول ندارم. اما اگر یک شهری را آمدند تمام، خب مردم دیگه چه‌کار کنند؟ معلوم می‌شود شارع اجازه داده. مثلاً کشف می‌کنیم که مقبول شارع است. اما حالا یک خیابان باشد می‌گوییم این‌جا نرو. از یک جاهای دیگه برو. این‌جا هم همین‌جور است. پس به این شرط. می‌فرماید و هم‌چنین دلیل لزوم از محذوره‌های متعدد از اختلال نظام و غیر اختلال نظام مثل حرج و عسر و امثال ذلک. «علی تقدیر عدم المشروعية» اختلال پیدا شدن و امثال اختلال بر فرض عدم مشروعیت، این دلیل لزوم محاذیر ممکن است تمسک به او نمودن در این‌جا نیز که هم‌زمانی تملیک و تحقق شخص اعتباری باشد اثبت؛ به این شرط. اگر ثابت بشود که اکثر اشخاص اعتباریین «یعتبر رأس مالها وأموالها الأولية مترامناً لتأسيسه» بگوییم بیشتر این شخص‌های اعتباری توی

عالم وجود دارد یا توی کشور ما وجود دارد؛ این‌ها اموال‌شان هم‌زمان با تشکیل خودشان بوده. آن بله. و الا اگر بگوییم نه، این‌جوری نیست. هم‌زمان با تشکیلش بشود، اول تشکیل می‌دهند بعد اموالی را تملیک می‌کنند. یا علاوه بر او اموال دیگری هم بعد از تشکیل شدنش به او می‌دهند. حالا فوقش این اموالش می‌شود اموال مردد بین حلال و حرام مثل یک آدمی که هم مال حلال دارد هم مال حرام دارد مثلاً.

س: ...

ج: اگر شد خب بعداً کشف ...

س: ...

ج: حالا آن محل کلام است که با چیزی که بعداً حلال می‌شود از حالا باید جلوی‌ش را گرفت.

س: ...

ج: نه، الان ببینید؛ چون ببینید ...

س: فرمودید عقلائی ...

ج: عقلائی نیست؟ نه، عقلائی هست. می‌خواهیم ببینیم شرع موقوفش چیه؟

س: ...

ج: عقلاء می‌گویند نه، می‌گویند مالک یک کسی؟؟

س: ...

ج: با هم هستند.

س: ...

ج: نه، با هم وجود پیدا می‌کنند. شخص اعتباری با این با هم وجود پیدا می‌کنند.

س: ...

ج: مثل این که مثلاً اگر گفتیم فرض کنید؛ اگر گفتیم تولد با ارث بردن یکی است. یعنی ... خب یک بچه‌ای همان آنی که دارد متولد می‌شود یک مورثی از او دارد فوت می‌شود. این جا این مال این بچه می‌شود یا نمی‌شود؟ می‌شود. توی اعراف عقلائی می‌شود. خب باشد. چه عیب دارد؟ حالا این جا هم همین جور است. همان موقعی که دارد شخص اعتباری متولد می‌شود؛ همان موقع هم دارد این تملیکش می‌شود. مع است. س: ...

ج: هیچ اشکالی، اشکالی ندارد. این‌ها اشکال عقلی که ندارد. این‌ها امور اعتباریات اشکال ندارد. خب این جا هم... این هم یک راه است.

راه دیگر «ومثله قاعدة عدم ذهاب الحق إن تم». یکی از راه‌های دیگه که قبلاً می‌گفتیم برای اثبات اعتبار شخص اعتباری در شرع؛ قاعده عدم ذهاب، حق مسلم بود یا حق احد بود. تعابیر مختلفی در روایاتش بود. و آن این است که اگر بنا باشد شارع بگوید من این بانک‌ها را قبول ندارم، من این شخصیت اعتباری را قبول ندارم. این باعث می‌شود حق بسیاری از افراد ضایع بشود. مثلاً فرض کنید که حالا او حقوقش را ریختند توی بانک. شارع می‌گوید به درد نمی‌خورد تو اگر بروی از بانک هم بگیری مال تو نمی‌شود. خب حق بسیاری ضایع می‌شود این جا. الان تعاملات مالی معمولاً به واسطه بانک و یا الان هم که دیگه اصلاً خیلی پولی دست مردم نیست با این کارتهای اعتباری هست و فلان؛ این را قبول ندارم. این ذهاب حق بسیاری از افراد می‌شود. او به دینش نمی‌رسد، او از دین بیرون نمی‌آید. طلبکار به طلبش نمی‌رسد، بدهکار طلبش را و بدهکاری‌اش را نتوانسته اداء کند. او معامله‌ای کرده، بعد ثمنش به گردنش باقی می‌ماند. ثمنش را نپرداخته. و و هزارتا... یک استدلال این جوری قبلاً که قاعده عدم ذهاب حق مسلم بود. اگر آن قاعده را ما قبول کنیم در این جا و اشکالات بر این نکنیم که آن جا محل صحبت واقع شد. خب این جا هم می‌شود به آن استدلال کرد. اگر آن قاعده تمام بشود و واقعاً این جا هم به این شکل باشد که باز موجب ذهاب حق افراد می‌شود. این هم راه چهارم بود.

راه پنجم که آن‌جا داشتیم اعمال ولایت فقیه بود در همین صفحه. راه پنجم اعمال ولایت فقیه بود. «کما أن إثبات مشروعیة الشخص الاعتباری بدلیل ولایة الفقیه علی تقدیر التمامیة یقتضی اعتبار السبب المذكور، إذا رأى الفقیه مصلحة فی إمضائه». اگر بگوییم که شارع مقدس در عصر غیبت به فقیه و نائب‌الامام علیه‌السلام یک‌چنین ولایتی عطاء فرموده که بالاخره کار مردم را سامان بدهد. حالا که امام معصوم نیست کارها که زمین نباید بماند که. پس ولی‌ای قرار داده به‌عنوان فقیه که آن‌ها و حق این‌جور امور هم به او داده. خب الان اگر فقیه ولی‌امر دید که الان شخصیت‌های حقوقی مردم ایجاد کردند و هم‌زمان با ایجاد آن اموالی را به او تملیک کردند و این دارد توی کارهای اقتصادی جامعه و فلان و این‌ها فعالیت می‌کند. مردم زندگی‌شان ملوث به این‌ها شده. الان مصلحت می‌بیند که بگوید، این را مضاء کند و تنفیذ کند. اگر این را هم قائل شدید این هم راه پنجمی است که با این می‌توانیم این سبب را در این‌جا تصویر کنیم و بگوییم درست است. و صلی‌الله علی محمد و آله‌الطاهرین.

پایان